

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«ثم إنه هل يعتبر كون المتكلم عالماً تفصيلاً بمعنى اللفظ، بأن يكون فارقاً بين معنى «بعث» و «أبيع» و «أنا بائع»، أو يكفي مجرد علمه بأن هذا اللفظ يستعمل في لغة العرب لإنشاء البيع؟»

اعتبار علم متكلم به صيغه إنشاء بنابر اعتبار عربيت

بعد از اعتبار عربيت در صيغه بيع، آیا کسی که لفظ عربي را استعمال مي‌کند، بايد علم تفصيلي به همه خصوصيات معنا داشته باشد؟ يعني تفاوت بين کلمه «بعث» و «أبيع» و «أنا بائع» را متوجه باشد، بداند که «بعث» عنوان ماضي را دارد و «أنا بائع»، عنوان جمله اسميه و «أبيع» عنوان مضارع را؛ يا همین مقدار که اجمالاً بداند در پيش عرب، زماني که مي‌خواهند بيع را انشاء کنند، کلمه «بعث» را مي‌آورند، کافي است؟

مرحوم شيخ مي‌فرمايند: بنابر اينکه عربيت معتبر باشد، ظاهر اين است که بايد علم تفصيلي داشته باشد و کسی که علم اجمالي داشته باشد، کافي نيست. به اين دليل که عربي بودن کلام، متقوم به لفظ نيست، عربي بودن کلام متقوم به آن معنايي است که عرب آن لفظ را براي آن معنا وضع کرده است، لذا اگر متكلم آن معنا را قصد کند، کلام مي‌شود کلام عربي والا اگر متكلم یک لفظي را آورد و هيچ معنايي را قصد نکرد، نمي‌توانيم بگوئيم: اين کلام، کلام عربي است.

اعتبار علم به مرادف «تاء» در عربي در آخر «بعث»

حالا که علم تفصيلي لازم است، آیا بايد بداند که اين «تاء» ضمه دار در آخر «بعث»، جاي کلمه «ميم» در «فروختم»، در فارسي است؟ يا همین مقدار که بداند «بعث» به معنای «فروختم» است، کافي است؟ شيخ مي‌فرمايد: بنابر اينکه عربيت را لازم بدانيم، همین مقدار هم لازم است. و در نهايت مي‌فرمايند: روي اعتبار عربيت، «و لا ينبغي ترك الاحتياط»، بايد احتياط کرد، خصوصاً در باب نکاح که از امور مهمه است و اين بحث را تمام مي‌کنند.

اعتبار ماضويت در صيغه بيع

مسئله ديگر اين است که آیا در صيغه بيع، ماضويت معتبر است يا خير؟ شيخ مي‌فرمايد: مشهور قائل هستند به اينکه ماضويت معتبر است و بلکه بالاتر از مشهور، بعضي ادعای اجماع کرده اند که صيغه بيع بايد «بعث» باشد، اما اگر به صيغه مضارع گفته شود: «أبيعك» يا به صيغه أمر: «اشتر مني»، باطل است. کسانی که قائل به اعتبار ماضويت هستند، براي خودشان، غير از مسئله اجماع، مجموعاً دو دليل اقامه کرده اند:

دلیل اول: در بیع نیاز به انشاء داریم و صیغه ماضی صراحت در انشاء دارد، اما صیغه مضارع و امر صراحت در انشاء ندارند.

تبیین معنای انشاء در معاملات

انشائی که در باب معاملات گفته می‌شود، اندکی با آن انشائی که در ادبیات گفته می‌شود، متفاوت است. در باب معاملات انشاء، یعنی ایجاد معنا به طوری که زمان در آن دخالت ندارد. زمانی که می‌گوییم: «بعت»، معنایش این است که در همین حال تکلم ملکیت را برای تو ایجاد کردم، حتی ماضی که دلالت بر زمان گذشته دارد، به هنگام استعمال در مقام انشاء، از زمان ماضی منسلخ می‌شود. به عبارت دیگر: ماضی بر تحقق یک فعل در زمان گذشته دلالت دارد، «ضرب» بر تحقق زدن دلالت دارد، آن هم در زمان گذشته، اما زمانی که فعل ماضی را در مقام انشاء استعمال می‌کنیم، خصوصیت اول که مسئله تحقق باشد، محفوظ می‌ماند، اما از مسئله زمان جدا می‌شود و منسلخ می‌شود. معنای «بعت» در مقام بیع و انشاء، این نیست که قبلاً آن را فروخته‌ام؛ بلکه معنایش این است که بیع و ملکیت را محقق می‌کنم.

اما صیغه مضارع اشبه به وعد است، «أبيع»، یعنی وعده می‌دهم که بیع انجام دهم، صیغه امر دلالت بر ایجاب ندارد، بلکه دلالت بر طلب ایجاب دارد، بین انشاء و طلب انشاء تفاوت است. در معامله می‌خواهیم کار را یکسره و تمام کنیم، و همه چیز الان واقع شود، در حالی که مضارع دلالت بر استقبال دارد و امر هم دلالت بر طلب دارد، لذا نمی‌توانند به عنوان صیغه بیع استعمال شوند.

دلیل دوم: استعمال مضارع خلاف متعارف است، چرا که مردم از صیغه ماضی استفاده می‌کنند. ظهورات ألفاظ در صورتی حجت است که لفظ بر طبق آنچه که متعارف است به کار برده شود، به گونه ای که اگر الآن گفتیم: «بعت»، بعد بخواهم انکار کنم، علیه من اعتراض می‌کنند، اما اگر بگویم: «أبيع»، بعد بگویم: نفروخته‌ام و مورد اعتراض قرار بگیرم، می‌توانم پاسخ دهم که «بعت» نگفته‌ام؛ بلکه «أبيع» گفته‌ام.

ادله عدم اعتبار ماضویت در صیغه

در مقابل بعضی از فقها گفته اند: ماضویت معتبر نیست و سه دلیل اقامه کرده اند:

دلیل اول: اطلاق «أحل الله البيع»، آیه هر بیعی را شامل است، چه ماضی، چه غیر ماضی.

دلیل دوم: در باب بیع عبد أبی، یعنی بیع عبد فراری، روایاتی است به این مضمون که مولایی عبدي داشته است و فرار کرده، می‌خواهد آن را بفروشد، به امام عرض می‌کند: اگر مشتری بگوید: «أشترى منك»، من از تو این عبد را می‌خرم، بیع درست است؟ امام می‌فرماید: درست است، با اینکه این بیع به صیغه مضارع است.

دلیل سوم: در باب نکاح، روایاتی داریم که صیغه نکاح با مضارع و أمر محقق می‌شود. و اگر در نکاح با مضارع و أمر محقق شود، در بیع که اهمیت آن از نکاح کمتر است، به طریق اولی و واقع می‌شود. شیخ انصاری هم این نظریه را اختیار می‌کند.

«المشهور كما عن غير واحد اشتراط الماضوية»، يعني غير واحدي از فقها اشتراط ماضويت را به مشهور نسبت داده اند؛ بلکه در تذکره، اجماع بر عدم وقوع عقد «بلفظ ابيعك» که مضارع است. و به لفظ «اشتر متي» که امر است. غير از اجماع دو دليل ديگر، شيخ بيان مي‌کند:

1. «و لعلّه لصراحتة في الانشاء»، شايد از اين باب است که ماضي صراحت در انشاء دارد، اما مضارع و امر صراحت در انشاء ندارد. توضيحي که در خارج از مطلب عرض کردیم، اين بود که ماضي دلالت بر تحقق در زمان گذشته دارد، زماني که مي‌خواهيم در مقام انشاء بکار ببريم، آن را از زمان منسلخ مي‌کنيم که فقط دلالت بر اصل تحقق داشته باشد.

«بعث»، يعني «حققت البيع»، همين الآن بيع را ايجاد مي‌کنم، اما مضارع و امر اينگونه نيست. «اذ المستقبل اشبه بالوعد»، مستقل شباهتش به وعده بيستر است، «و الأمر استدعاء لا الإيجاب»، امر استدعا است، نه اينکه ايجاب باشد و ما در انشاء ايجاب مي‌خواهيم، نه طلب ايجاب. عرض کردیم که انشاء در معاملات، يعني الآن که مي‌گويم: «بعث»، ملکيت براي مشتري ايجاد شود، بدون اينکه زمان در آن دخالت داشته باشد.

2. «مع أن قصد الانشاء بالمستقبل»، قصد انشاء با مضارع خلاف متعارف است.

از قاضي در کامل و مهذب ابن براج، «عدم اعتبارها»، نقل شده است، ماضويت اعتبار ندارد، سه دليل می آورند: 1. «و لعلّه لإطلاق البيع والتجارة»، دليل اول اين است که «أَحَلَّ اللَّهُ التَّيْعَ»، يا «تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ»، يا «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»، اطلاق و عموميت دارند، آن دو تاي اول اطلاق دارند و سومي چون جمع محلاي به «ال» است، عموميت دارد، فرقي نمي‌کند که عقد ماضي باشد يا مضارع، بيع و تجارت ماضي باشند يا مضارع. 2. «و ما دل في بيع الآبق و اللبن في الضرع من الإيجاب بلفظ المضارع»، مشتري مي‌خواهد عبي فراري را از بايعي بخرد، مي‌گويد: «أشترى منك عبدك بكذا»، امام فرموده اند: درست است، با اينکه صيغه مضارع است، «و اللبن من الضرع»، صاحب گاو مي‌گويد: «أشتر مني اللبن»، اين لبن در ضرع را از من بخر، امام مي‌فرمايند: مانعي ندارد، با اينکه به صيغه امر بيان شده است

3. «و فحوي ما دلّ عليه في النكاح»، در بحث بعدي، شيخ دو روايت بيان مي‌کند که نکاح به صيغه مضارع و صيغه امر واقع مي‌شود، اگر نکاح به صيغه امر واقع شود، به طريق اولي بيع هم واقع مي‌شود.

مرحوم شيخ مي‌فرمايد: «و لا يخلو هذا من قوّة»، عدم اعتبار ماضويت خالي از قوت است، «لو فرض صراحة المضارع في الانشاء»، اگر فرض شود که فعل مضارع صريح در انشاء است، «علي وجه»، صراحت در صورتي است که «لا يحتاج الي قرينة المقام»، احتياجي به قرينه مقاميه نداشته باشد.

«فتأمل»، اشاره به اين دارد که ماضي هم اگر بخواهد صريح در انشاء باشد، نياز به قرينه مقاميه دارد. در بازار زماني که کاسب و مغازه دار مي‌گويد: «بعثک هذا»، قرينه مقاميه است که از بعث انشاء را اراده مي‌کند و جايي که مي‌پرسد: مالت را فروختي يا نه و من مي‌گويم: «بعث»، در مقام اخبار هستم. در نتيجه ماضي، مضارع و امر هر سه به نظر شيخ انصاري، در مقام انشاء استعمال مي‌شوند. و در هر سه انسلخ از زمان امکان دارد و براي استعمال در انشاء، نياز به قرينه مقاميه دارند، اما ديگران مي‌گويند: فقط ماضي قابليت انسلخ از زمان را دارد.

مسئله دیگر این است که آیا تقدیم ایجاب بر قبول لازم است یا خیر؟ اینجا هم فتوای فقها مختلف است، شیخ از عده ای از فقها نقل می‌کند که تقدیم ایجاب بر قبول لازم است، بعد می‌فرماید: این فتوا دو دلیل دارد.

ادله اعتبار تقدیم ایجاب بر قبول

دلیل اول: آیه «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» [أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ] و «تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ»، حمل بر مصادیق متعارف می‌شود، یعنی به عقیدی که متعارف بین خودتان است، وفا کنید، تجارت متعارف و بیع متعارف آن است که ابتدا ایجاب و بعد قبول آید.

دلیل دوم: قبول فرع و تابع ایجاب است و تابع بر متبوع مقدم نمی‌شود.

بعد از نقل این دو دلیل می‌فرمایند: در مقابل مرحوم شیخ طوسی در کتاب مبسوط در باب نکاح فتوا داده است که تقدیم قبول بر ایجاب، نه تنها جایز است؛ بلکه از عبارتش استفاده می‌شود، بین خلفای امامیه در آن خلافتی وجود ندارد. دو سه عبارت از شیخ در مبسوط و خلاف نقل می‌کنند و بعضی‌ها هم به شیخ طوسی نسبتی داده‌اند که شیخ انصاری نقل کرده و پاسخ می‌دهد و در ادامه تحقیقی را بیان می‌کنند.

تطبیق

«مسألة الأشهر كما قيل»، یعنی کما قیل که أشهر این است: «لزوم تقدیم ایجاب علی القبول»، ایجاب باید مقدم باشد، «و به»، به لزوم تقدیم، «صرح» شیخ طوسی در کتاب «الخلاف»، ابن حمزه در وسیله، ابن ادریس در سرائر و علامه در «التذکره کما عن الإيضاح و جامع المقاصد و لعله للأصل»، یعنی آنچه مطابق قاعده است، تقدیم ایجاب بر قبول است، به دو دلیل:

دلیل اول: «بعد حمل آیه وجوب الوفا علی العقود المتعارفة»، بر عقودی که بین مردم متعارف است، مثل اطلاق بیع در «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» و تجارت در «تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» که در «الکتاب والسنة»، آمده است را بر مصادیق متعارفه حمل می‌کنیم.

دلیل دوم: «أَنَّ القبول فرع الإيجاب فلا يتقدم عليه الإيجاب و أنه»، یعنی «أَنَّ القبول»، «تابع له»، تابع ایجاب است و تابع بر متبوع مقدم نمی‌شود.

«و حکي في غاية المراد»، شهید در غایة المراد، «عن الخلاف الاجماع عليه»، از خلاف اجماع بر لزوم تقدیم ایجاب بر قبول را حکایت کرده است. شیخ می‌فرماید: این نسبتی که شهید به شیخ طوسی داده است، درست نیست، چرا که شیخ طوسی در خلاف می‌فرماید: اگر در عقیدی ایجاب بر قبول مقدم شد، صحت این عقد متفق علیه است و تعرض و بیانی ندارد که اگر قبول مقدم شود، نتیجه چیست.

«ولیس»، پاسخ شیخ انصاری از این حکایت است، «ولیس فی الخلاف فی هذه المسألة إلا أن البيع مع تقدیم الإيجاب متفق علیه»، اجماعی است، ولی اگر قبول مقدم باشد، اشکال دارد یا خیر؟ صحبتی نکرده است. «فیؤخذ به فراجع»، اخذ می‌شود به بیعی که ایجاب بر قبول مقدم است، «فراجع»، قول به لزوم تقدیم ایجاب، «خلافاً للشيخ في المبسوط في باب النكاح»، خلاف کلام شیخ در کتاب مبسوط در باب نکاح است که فرموده: قبول می‌تواند بر ایجاب مقدم باشد.

«وإن وافق الخلاف في البيع»، در کتاب مبسوط شیخ دو فتوا دارد؛ یک فتوا در کتاب نکاح مبسوط است که گذشت و یک فتوا در کتاب بیع مبسوط است که فرموده: ایجاب باید بر قبول مقدم باشد. پس فتوای شیخ در کتاب بیع مبسوط موافق با فتوای شیخ در خلاف است. «وإن وافق الخلاف»، یعنی «وإن وافق»، شیخ طوسی کتاب خلاف را «فی البیع»، یعنی بیع مبسوط، «الآن عدل»، از این نظر در باب نکاح مبسوط، چون در مبسوط، اول بحث بیع را کرده است و بعد بحث نکاح را.

«بل ظاهر کلامه عدم الخلاف فی صحته»، یعنی خلافي نیست در صحت تقدیم قبول «بین الإمامیه»، «حيث إنه بعد ما ذكر أن تقديم القبول بلفظ الأمر في النكاح»، بعد از اینکه فرموده: تقدیم قبول به لفظ امر در نکاح، «بأن يقول الرجل زوجني فلانة جائز بلا خلاف»، جایز است و خلافي در آن نیست، «قال: أما البيع فانه اذا قال بعنيها و قال بعثكها»، اگر مشتری گفت بفروش و بایع هم گفت: فروختم. «صح عندنا و عند قوم من المخالفين»، در نزد ما و در نزد قومی از سنی‌ها صحیح است. «و قال قوم منهم لا يصح حتي يسبق الإيجاب»، قومی از سنی‌ها هم گفته‌اند: صحیح نیست، مگر اینکه ایجاب مقدم باشد.

شاهیدی که شیخ انصاری دنبال آن است، کلمه «عندنا» است. شیخ طوسی گفته: اگر قبول مقدم باشد، «صح عندنا» که در همه امامیه ظهور دارد. «و كيف كان»، یعنی چه کلامش چنین ظهوری داشته باشد که اگر قبول مقدم شود، بین امامیه خلافي در صحت آن نیست یا چنین ظهوری نداشته باشد، «فنسب القول الأول إلي المبسوط»، نسبت قول اول، یعنی لزوم تقدیم ایجاب، «مستندة إلي كلامه في باب البيع»، باب بیع مبسوط، اما در باب نکاح مبسوط، «فكلامه صريح في جواز التقديم»، کلامش صریح در جواز تقدیم است.

محقق در شرایع، علامه در تحریر، شهیدین در کتبشان و جماعتی «ممن تأخر عنهما»، جماعتی که متأخر از شهیدین است، گفته‌اند: قبول می‌تواند بر ایجاب مقدم باشد و بر این ادعا دو دلیل آورده‌اند: 1. «للعموما»، مثل «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» و «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» که عمومیت دارند، چه ایجاب اول باشد یا قبول اول باشد. «للعموما السليمة عما يصلح لتخصيصها»، عموماً که سالم است از چیزی که صلاحیت تخصیص این عموماً را داشته باشد. 2. در باب نکاح روایاتی داریم که می‌شود قبول را بر ایجاب مقدم کرد، بنابراین اگر در نکاح بتوان، در بیع به طریق اولی می‌توان. «و فحوي جوازه»، یعنی جواز تقدیم قبول در نکاح، «الثابت بالأخبار»، به دو روایت اشاره می‌کند.

«مثل: خبر أبان بن تغلب الوارد في كيفية الصيغة المشتمل على صحة تقديم القبول بقوله للمرأة أتزوجك متعة على كتاب الله و سنة رسول الله (ص) إلى أن قال فإذا قالت نعم فهي امرأتك و أنت أولى الناس بها»، در روایت أبان آمده است که مرد به زن می‌گوید: «أتزوجك»، به صیغه مضارع می‌گوید و زن هم می‌گوید: «نعم»، در حالی که آنچه مسلم است، اختصاص ایجاب به زن است و قبول به مرد، لذا در اینجا که مرد می‌گوید: «أتزوجك»، به منزله قبول است و «نعم» که زن می‌گوید، به منزله ایجاب است. شاهد این است که در این روایت با اینکه مرد باید قبول را بگوید، مرد ابتدا حرف زده است.

وصلّى الله على محمد و آله الطاهرين